# چرا شعر؟

محمدکاظم کاظمی

## اگر شعر نباشد چه خواهد شد؟

بعضی از فیلسوفان و حتی شعرا گفته‌اند که اگر شعر و شاعران نباشند، اتفاقی در جامعه نمی‌افتد. **افلاطون**، فیلسوف بزرگ یونان، آنجا که «مدینهٔ فاضله» یا همان «آرمان‌شهر» خود را در کتابش بنا می‌کند، شاعران را از آن آرمان‌شهر بیرون می‌کند. چون از نظر او شاعرانِ نقش کلیدی در جامعه ندارند. یا مثلاً **انوری ابیوردی** که خود شاعر است، در قصیده‌ای با مضمون «شعر و شاعری»، تمثیل جالبی دارد. می‌گوید هر شغلی اگر تعطیل شود، قسمتی از کار جامعه لنگ می‌ماند؛ به‌جز شاعری:

کار خالد جز به جعفر کی شود هرگز تمام
زان یکی جولاهگی داند، دگر برزیگری
باز اگر شاعر نباشد، هیچ نقصانی فتد؟
در نظام عالم از روی خرد گر بنگری

می‌گوید کار خالد، در گرو کار **جعفر** است، چون این یکی نخ‌تاب است و آن دیگری کشاورز. ولی اگر شاعر نباشد، هیچ نقصانی در نظام عالم نمی‌افتد.

نکتهٔ جالب این است که انوری هم منجم بود، هم ریاضی‌دان، و هم منطق و فلسفه می‌دانست، ولی امروز ما او را با شعرهایش می‌شناسیم.

یا اکنون ما **مسعود سعد سلمان** را که دولتمرد بود و حاکم یک ولایت، اما از حکومت عزل شد و به زندان افتاد، با قصیده‌ای می‌شناسیم که در زندان سروده است. چرا؟ چون در این شعر او حس و حال عاطفی خاصی هست و این نقش اصلی شعر است که کار می‌کند و به باطن انسان‌ها نفوذ می‌کند.

درست است که بدون نان گرسنه می‌مانیم و بدون شعر احساس گرسنگی نمی‌کنیم، اما وقتی عزیزی را از دست می‌دهیم، برای تسکین درد خود به شعر پناه می‌بریم؛ دیگر آنجا نه نان جایش را می‌گیرد، نه پول، نه فناوری، نه دانش و نه حکمت. اینجاست که انسان دردمند می‌گوید:

دلدار رفت و دیده به حیرت دچار ماند
با ما نشان برگ گلی زان بهار ماند

این حس اندوه را نمی‌شود با زبان متداول روزمره بیان کرد؛ کلمه‌هایی مثل «او فوت کرد» و «او درگذشت». حتی عاطفی‌تر بگوییم: «او ما را تنها گذاشت.» هیچ‌کدام این حس را که «با ما نشان برگ گلی زان بهار ماند» منتقل نمی‌کنند.

برای همین سخنران‌ها با چند بیت شعر در ابتدا، عواطف مخاطب را درگیر می‌کنند و تأثیر بیشتری روی ذهن آن‌ها می‌گذارند.

پس به واقع ما یک سلسله حالات معمولی و نیازهای طبیعی داریم و برای این نیازهای طبیعی، از زبان معمول استفاده می‌کنیم. ممکن است در پاسخ کسی که پرسیده: «قبله کدام سمت است؟» بگوییم: «کمی مایل به راست است.» یا در پاسخ کسی که گفته است: «گل داخل این گلدان چیست؟» بگوییم: «این گل سرخ است.» این‌ها یک پرسش‌هایی معمولی‌اند. نه شخص پرسش‌کننده قصد انتقال یک حس یا یک احساس را دارد و نه شخص پاسخ‌دهنده. ولی یک وقت **سهراب سپهری** می‌خواهد بگوید که گل سرخ برایش حسی فوق‌العاده دارد؛ او با طبیعت عجین شده است؛ زیبایی‌های طبیعت در نگاه او مقدس هستند. اینجا دیگر از زبان شعر استفاده می‌کند و چیزی می‌گوید خارج از منطق معمول:

من مسلمانم
قبله‌ام یک گل سرخ
جانمازم چشمه، مهرم نور
دشت سجادهٔ من
من وضو
با تپش پنجره‌ها می‌گیرم

این احساس چیزی نیست که با کلمات معمول قابل بیان باشد. و چنین است که از عصر افلاطون تا به حال و از زمان انوری تاکنون، جامهٔ بشری نتوانسته است بدون شاعر زندگی کند. شاید کسانی بتوانند چند روز از شعر دور باشند، ولی هیچ‌گاه شعر از زندگی انسان‌ها غایب نبوده است. از تولد بگیرید که کودک با لالایی‌های مادرانه بزرگ می‌شود تا مجلس ترحیم و سنگ مزار که پایان زندگی اوست.

شعر کارکردهای دیگری هم دارد؛ مثل حفظ مواریث فرهنگی ما. چون شعر آهنگین و موزون قابل حفظ‌کردن و به ذهن سپردن است. به همین سبب گاهی یک حکایت یا حتی مسئلهٔ علمی، وقتی در قالب شعر بیان می‌شود، بهتر و بیشتر در ذهن می‌ماند. پیش و پس از **فردوسی** هم ما داستان‌های حماسی داشته‌ایم. ولی داستان‌های شاهنامه فقط به این دلیل مانده‌اند که با شعر بیان شده‌اند. یا منظومه‌های عاشقانه و زیبایی که در ادبیات فارسی داریم و داستان‌هایشان جاودانه شده‌اند، غالبا در قالب شعرند.

گاهی شعر در قالب‌های دیگری هم ارائه می‌شود و حتی با بعضی هنرهای دیگر پیوند می‌خورد. قطعه‌های آوازی یا بسیاری از آثار خوش‌نویسی که از شعر بهره می‌گیرند، از آن جمله‌اند.

از یک نقش مهم دیگر شعر نیز باید یاد کنیم؛ یعنی تولید زیبایی. ما انسان‌ها از تناسب و زیبایی لذت می‌بریم؛ چه در یک تابلو نقاشی باشد، چه در یک گل زیبا، چه در یک اثر معماری. و شعر به نوعی معماری کلمات است. همین که کلمات با هم یک هندسهٔ خاص می‌سازند و ترکیبی موزون ایجاد می‌کنند، خودش کاری هنری محسوب می‌شود و انسان شیفتهٔ زیبایی است.

و بالاخره گاهی مضمون شعرها چنان است که به ضرب‌المثل در میان مردم مشهور می‌شود و دهان‌به‌دهان می‌چرخد و ظرفیت‌های تازهٔ زبانی ایجاد می‌کند. شاعران زبان را زنده نگه می‌دارند و میراث‌دار کلمات‌اند.

حالا با این وصف، چه کسی می‌تواند شاعران را از آرمان‌شهر انسانی بیرون کند؟